



تاریخ: ۲۰۲۴/۰۶/۰۵

اعظم سیستانی بخش: قاموس بایوگرافیک افغانستان

لوی ناب شیردل خان



یکی از خاندان های سرشناس ، ریشه دار و مؤثر در روند حاکمیت سرداران بارکزیایی در افغانستان ، خاندان لویناب شاغاسی شیردل خان است. این خاندان اصلاً از خوانین بارکزیایی روزگان هستند که در به قدرت رساندن سرداران قندهاری و امیر دوست محمدخان نقش اساسی بازی کرده اند. پدر لویناب شاغاسی شیردلخان ، **شاغاسی میردادخان بارکزیایی**، بود که در دربار سرداران قندهاری و بخصوص در حکومت سردار شیردلخان بارکزی مقام ایشیک آقاسی داشت. آقای معصوم هوتک به استناد سراج التواریخ (ج ۱، ص ۱۴۱) مینویسد که: "هنگامی که شاه محمود وشهزاده کامران وزیر فتح خان را در سیدآباد وردک بطور وحشیانه به قتل رساندند (۱۲۳۴ هـ = ۱۸۱۸ م) ، وبعد بسوی کابل حرکت کردند و در قلعه قاضی توقف نمودند، و از آنسوی سردار دوست محمدخان با یک خدعه نظامی شاه محمود وپسرش کامران را بدون جنگ مجبور به فرار بسوی هرات نمود. برادران قندهاری (هریک شیردلخان وکهندلخان ومهردلخان ورحمدلخان وپردلخان) با اطلاع از مرگ برادر بزرگ خود وزیرفتح خان با همراهی اقوام خود شهر قندهار را در محاصره گرفتند. والی قندهار نایب گل محمدخان به برادران پیغام داد که شاه محمود وشهزاده کامران غرض تصرف کابل به آنصوب

رفته اند، شما کمی انتظار بکشید، هرگاه شاه محمود بر سردار دوست محمدخان غلبه کند، زور شما هم به او نخواهد رسید وبهتر است از خون ریزی صرف نظر کنید و اگر سردار دوست محمدخان شاه محمود را شکست داد، آنگاه من هم قندهار را در اختیار شما میگذارم.

برادران بارکزی ظاهراً این پیشنهاد نایب گل محمدخان را قبول کردند واز حمله بر شهر صرف نظر نمودند. اما برای گشودن شهر آمادگی گرفتند وتام و سایل بالارفتن بر حصار قندهار را فراهم نمودند و یک شب تاریک زینه هارا در کنار دیوار قلعه رساندند ونخستین کسی که بوسیله زینه بر دیوار قلعه صعود کرد وبعد دروازه شهر را بر روی همزمان خود باز نمود، میردادخان بارکزی پسر ملا بزرگ بارکزی* بود. وقتی برادران بارکزی و همراهان با شمشیرهای آخته بشهر داخل شدند، نایب گل محمدخان با اطلاع از موضوع بدون مقابله از شهر فرار کرد وخبر سقوط قندهار را به شاه محمود که در راه فرار بسوی قندهار بود رساند .

سردار شیردلخان که اکنون قدرت را در قندهار در دست گرفته بود، تمام کسانی را که در فتح قندهار از خود شجاعت و شهامت نشان داده بودند، مورد عطا و عنایت قرار داد و بنابراین به میرداد خان بارکزی مقام ایشیک آقاسی (شاغاسی) داد. شاغاسی میردادخان در مدت ۲۱ سالی که سردار شیردلخان حاکم قندهار بود (۱۲۵۴-۱۲۳۴ هـ.ق)، به صفت ایشیک آقاسی در دربار برادران قندهاری خدمت نمود و بعد از سردار شیردلخان در دوران حکومت سردار کهندلخان نیز او در این مقام باقی ماند. (۱) همین شاغاسی میرداد خان، پدر لویناب شیردلخان (پدر علیاحضر) سرور سلطان، مادر علیاحضر (امان الله خان) و همچنان پدر لویناب خوشدل خان، جد بزرگ خاندان شاغاسی های کابل و کندهار است.

ظاهراً پس از آنکه سردار کهندلخان فوت کرد (۱۸۵۵ م) و اختلافات بر سر جانشینی آن میان بنو اعمام در قندهار در گرفت و امیر دوست محمد خان برای رفع این اختلافات از کابل به قندهار رفت (۱۸۵۶) و قندهار را به درایت و زیرکی پسر خود سردار شیرعلی خان به کابل ملحق نمود، شیردلخان (پسر شاغاسی میرداد خان) مورد توجه سردار شیرعلی خان قرار گرفت و بعدها (در ۱۸۶۳) که به امارت رسید او را به عنوان شاغاسی دربار خود برگزید. لویناب شاغاسی شیردلخان به عنوان ایشیک آقاسی (وزیر دربار) امیر شیرعلی خان در قوام دولتش نقش موثر داشت و برای استقرار حاکمیت امیر شیرعلی خان از ۱۸۶۳ بیعد در تمام کشمکش های سیاسی و خانه جنگیهای برادران امیر شیرعلی خان برای تصاحب تاج و تخت کابل، در کنار امیر شیرعلی خان شمشیر زد و تا دم مرگ او را تنها نگذاشت. باری در جنگی که در حوالی غزنی در محل سرروضه، در سال ۱۸۶۸ م، میان قوای سردار عبدالرحمن خان بسرکردگی جنرال نصیرخان و قوای امیر شیرعلی خان بسرکردگی سردار فتح محمد خان پسر وزیر اکبرخان رخداد و به شکست نیروهای سردار فتح محمد خان انجامید، و نزدیک بود سردار فتح محمد خان دستگیر شود، شاغاسی شیردلخان برای نجات جان سردار فتح محمد خان با سی تن از نیروهای فداکارش بر دشمن قوی تر از خود حمله برد و در صف دشمن رخنه نمود و سردار فتح خان رانجات داد، مگر خودش در محاصره نیروهای دشمن قرار گرفت و هنگامی که دشمن بدور او حلقه زدند تا دستگیرش کنند، ناگاه بر همراهان دلیر خود فریاد برآورد و ۱۸ تن از جنگجویان او با شمشیرهای آخته بر صف دشمن زدند و راه باز نمودند و چون پرنده از دام دشمن پریدند و بدر رفتند. (۲)

شاغاسی شیردلخان، همواره در جهت استقرار حاکمیت امیر شیرعلی خان توان و تدبیر خود را بکار می برد و هنگامی که امیر شیرعلی خان پسر خود سردار یعقوب خان را به سبب بغاوتش و در نتیجه کشته شدن سردار فتح محمدخان پسر وزیر اکبر خان و فرزند نوجوانش سردار عبدالعزیزخان در هرات و قتل ناجوانمردانه جنرال فرامرزان در سبزواری، به زندان سپرد، ایشیک آقاسی شیردلخان و سردار شاه پسندخان را غرض تنظیم امور به هرات فرستاد. وقتی شاغاسی شیردل خان به دروازه هرات رسید و از نیت خود سردار ایوب خان برادر کوچک سردار محمد یعقوب خان را آگاه نمود، سردار ایوب خان به افراد خود دستور داد تا ایشیک آقاسی شیردلخان را دست بسته به هرات داخل کنند و به زندان بسپارند، ولی با سردار شاه پسندخان رویه محترمانه نمایند. این کار عملی شد و شاغاسی شیردل خان که عمری در رکاب امیر شیرعلی خان شمشیر زده بود، مورد هتک حرمت قرار گرفت و نزد خسر سردار یعقوب خان (یکی از خوانین جمشیدی هرات)، فرستاده شد تا تحت نظر او زندانی باشد. وقتی امیر شیرعلی خان از این موضوع آگاه گردید سخت ناراحت شد و فوراً قوایی برای نجات شاغاسی شیردل خان به صوب هرات فرستاد تا سردار محمد ایوب خان را نیز یکایک بیارود و گوشمالی دهد. همینکه قوای کابل به فرا رسید، والی فراه نامه ای به سردار ایوب خان نوشت و او را به خویشتن داری و دلجویی دعوت نمود. خان جمشیدی خسر سردار محمد یعقوب خان وقتی از قوای کابل اطلاع یافت شاغاسی شیردلخان را آزاد و خود بانیریوی در رکاب

او بسوی هرات حرکت نمود. و چون سردار ایوب خان از ماجرا مطلع گردید، با چند تن از هواداران خود به ایران فرار کرد و شاغاسی شیردل خان به هرات وارد شد و امور کارها را تنظیم نمود و بعد به کابل کشید و جریان موقع را به امیر شیرعلی خان حکایت نمود. گویند: امیر شیرعلی خان از وی پرسیده بود، خوب شاغاسی، گناه را یعقوب خان و برادرش ایوبخان کرده بودند، چرا شما مادرشان را دشنام می دادید؟ و او جواب داده گفت: اگر مادرشان مادر خوبی می بود چرا چنین پسرانی به دنیا می آورد که هم شما و هم مرا و هم مردم رایبه درد سر گرفتار کنند، پس منهم خوب کردم که او را دشنام دادم و باز هم دشنام میدهم، امیر از این جواب شاغاسی بخنده اندر میشود. (۳)

شاغاسی شیردلخان پس از حبس سردار یعقوب خان مدتی با نام «لوی نایب» (نایب الحکومه) در هرات خدمت نمود و چندسالی هم در اواخر عهد امیر شیرعلیخان نایب الحکومه مزارشریف و تمام ترکستان بود. هنگامی که هیئت روسیه به سرکردگی استولیتوف میخواست از راه ترمذ وارد افغانستان شود، او آنها را اجازه نداد و ضمن مکتوبی به امیر شیرعلی خان مشورت داد که از پذیرش نماینده روس برای مذاکرات دوستی درگذرد، زیرا که روس دوست نمیشود ولی این امر سبب دشمنی انگلیس خواهد شد. به نظر شاغاسی شیردلخان، از دوستی روس کرده، دشمنی انگلیس برای دولت امیر بهتر بود. مگر امیر شیرعلی خان مشورت او را نادیده گرفت و به وی دستور داد که زمان اکنون تغییر کرده و او به سیاست کشورش بهتر میدانند و بنابراین منبع از ارسال هرگونه مکتوب و پیغامی به امیر خود داری کند و هرچه پرشکوه تر هیئت را پذیرائی و تا کابل آنها را بدرقه نماید. (۴)

علت تصمیم امیر به دوستی با روسها، اطلاعاتی بود که شاغاسی شیردل خان آنرا توسط شخص قابل اطمینانی بنام میرزا صلاح الدین از تاشکند بدست آورده و به امیر گزارش داده بود. شاغاسی به امیر نوشته بود که روسها از سردار عبدالرحمن خان خواسته اند تا عریضه ای عنوانی دولت روسیه بنویسد و در آن از دولت تزار برای پس گرفتن تاج و تخت موروثی خود کمک بخواهد. شیردلخان به امیر گوشزد کرده بود که روسها برای حمله بر هند آمادگی گرفته اند و هدف آمدن هیئت روس به دربار کابل اینست تا موافقت امیر را حاصل کند که در صورت ضرورت قشون روسی از خاک افغانستان بقصد حمله بر هند عبور و مرور کنند و هرگاه امیر به این خواست روسها موافقت ننماید، آنها سردار عبدالرحمن خان را مورد حمایت و استفاده قرار خواهند داد تا بر مزارشریف حمله کند. این مطلب در راپور ۱۳می ۱۸۷۸ ایجنت برتانوی به اداره پنجاب درپشاور ثبت گردیده بود. (۵) طبعاً چنین گزارشی برای امیر شیرعلی خان سخت تکاندهنده و قابل تأمل بود تا بداند که آیا واقعاً روسها چنین توقعی از وی دارند یا خیر؟ زیرا قبول چنین امری برای امیر بسیار دشوار بود و مردم افغانستان را علیه قوای خارجی بشورش وامیداشت.

جنرال استولیتوف در ۱۹ جون از آمو عبور نمود و از طرف منشی محمدحسن خان و شاغاسی خوشدلخان پسر شاغاسی شیردلخان پذیرائی شد و به مزارشریف رفتند. ولی شاغاسی شیردلخان که در این وقت مریض بود، نتوانست هیئت را ببیند. یک هفته نگذشت که شاغاسی شیردلخان وفات نمود (۲۵ جون ۱۸۷۸) و هیئت مجبور شد تا تعیین والی جدید در مزار شریف بماند. اما بزودی در تاریخ ۴ جولای ۱۸۷۸ فرمان تقرر شاغاسی خوشدلخان بجای پدر به حیث والی چهار ولایت ترکستان به مزارشریف موصلت کرد و او منشی محمدحسن خان را موظف ساخت تا هیئت روسی را با نیروهای افغانی بدرقه کند. هیئت بتاريخ ۶ جولای از مزارشریف بعزم کابل بیرون شد (۶) و بعد از رسیدن به کابل با امیر شیرعلیخان دیدار و گفتگو نمود (جولای ۱۸۷۸). در همین وقت انگلیس ها نیز موضوع اعزام هیئت خود را به امیر پیشنهاد نمودند و چون امیر به سوگ و لیههده شهزاده عبدالله جان نشسته بود، از جواب دادن به موقع به انگلیس غافل ماند و این امر باعث دومین تجاوز انگلیس به افغانستان و بالنتیجه سبب فرار امیر از کابل به مزارشریف شد و در آنجا در ظرف یکماه مریض و از جهان چشم پوشید. (فبروری ۱۸۷۹)

همانگونه که روزگار شاغاسی شیردلخان را در زندگی درکنار امیر شیرعلیخان قرار داده بود، پس از مرگ نیز این دو دولتمرد هم راز و همتبار را پهلوی هم قرار داد و شاغاسی شیردل خان قبل از مرگ شهزاده عبدالله جان، در بیست و پنجم جون ۱۸۷۸ در مزار شریف چشم از جهان پوشید و در سمت غرب روضه مزار شریف دفن شد و هفت ماه بعد امیر شیرعلیخان نیز در مزار شریف درگذشت و درجوار مقبره شاغاسی شیردلخان در یک حجره دفن گردید. شاغاسی شیردل خان نزد امیر شیرعلیخان از چنان حرمت و عزتی برخوردار بود که نامش را بر سکه های عهد امیر شیرعلی خان چنین نقر کرده اند :

امیر شیرعلی شیرعلی است علی شیر خداست
هر که نایب شیران بود، شاغاسی شیردل است

اخیراً تصویر این مرد بزرگ و نامدار را داکتر هاشمیان از امریکا برایم ارسال کرده است که از یک مجله عربی کاپی شده و همراه است با عکس های دیگری منجمه: امیر محمد افضلخان و سید جمال الدین افغانی و امیر محمد یعقوب خان که همگی در قرن ۱۹ میلادی گرفته شده اند. لویباب شیردلخان در این تصویر، کلاه سیاه از پوست قره قل شبیه کلاه امیر شیرعلیخان بر سر دارد. و با ریش بلند، چشمان براق و نافذ خود، مردی قوی هیکل و جذاب و پرسطوت به نظر می آید. آقای داکتر هاشمیان خاطره ای از یک سفر رسمی لویباب شیردلخان را به هندوستان در پایان رساله "سخن شناسی" خویش متذکر شده اند که برای حسن ختام آنرا اینجا نقل میکنم. او مینویسد: «شاغاسی شیردلخان صدراعظم امیر شیرعلیخان (صدراعظم امیر شیرعلیخان در تاریخ سید نور محمد شاه نام داشته، نه شیردلخان). برای مذاکرات رسمی به هندوستان رفته بود، ویسرای انگلیس به افتخار او دعوت مجلی ترتیب داده بود که اراکین انگلیس و زعمای هند حضور یافته بودند. سردار حسب معمول یک توتّه گوشت استخواندار را گرفت و مصروف خوردن آن شد. زعیّم سکه که مقابل او نشسته بود بقسم مزاح سردار را مخاطب قرار داده پرسید: شما که استخوان را خودتان میخورید، در افغانستان به سگهای تان چه میدهید؟ سردار بدون آنکه مشتعل شود، با تبسم پاسخ داد: ما در افغانستان به سگهای خود "دال" می دهیم. سردار جی (سیک) سرخ شد و دیگر هیچ نگفت.»